

گفت‌وگوی «جوان» با بتول فصیحی همسر جانباز ۶۰ درصد محمد فصیحی دستجردی

# سختی من زمانی است که نمی‌توانم از دردهای همسرم بکاهم



**اشرف فصیحی دستجردی**  
به‌طور حتم زندگی با یک جانباز با مجردیت‌ها و مشکلات متعدد و عدیده، هستند و در یک محل زندگی می‌کنند. کلاس اول دفاع مقدس و پس از آن کم نبودند بانوانی که همراه و شریک زندگی جانبازان شدند و سختی‌های زندگی با یک جانباز را به جان خریدند. در گفت‌وگویی با بتول فصیحی، همسر جانباز محمد فصیحی انجام دادیم می‌گوید طی ۳۰ سال زندگی مشترک با همسرش به خاطر خدا صبوری کرده و سخت‌ترین لحظات زندگی‌اش سختی‌هایی است که همسرش تحمل می‌کند و او نمی‌تواند چیزی از دردهای او کم کند.

**در باره نحوه آشنایی و ازدواج با همسرتان بگویید.**

من و همسرم دختر عمو و پسر عمو هستیم و هر دو اهل دستجرد اصفهان. خانواده‌هایمان همسایه هستند و در یک محل زندگی می‌کنند. کلاس اول دبیرستان بودم که محمد همراه خانواده‌اش به خواستگاری‌ام آمدند. من ازدواج فامیلی را دوست نداشتم. فقط چون جانباز بودند به خواستگاری‌شان جواب مثبت دادم و ۱۲ فروردین ۶۸ عقد کردیم و سال ۱۳۷۰ در حالی که سال چهارم دبیرستان بودم، زندگی مشترکمان را آغاز کردیم. ثمره زندگی‌مان هم سه فرزند دختر است.

**در چه سالی همسرتان جانباز شدند؟**  
محمد سال ۱۳۶۵ دو بار به جبهه اعزام شد که در اعزام دوم در عملیات کربلا ۵ مجروح شد. این را هم بگویم که یک سال بعد از آن در ۲۳ مرداد ۱۳۶۶ برادر کوچکش احمد در منطقه مابوت عراق به شهادت رسید.

**نحوه جانبازی‌شان به چه صورت بود؟ جانبازی ایشان از چه ناحیه است؟**

آنطور که از خود ایشان شنیدم، زمانی که محمد داخل سنگر بود یک خمپاره به سقف سنگر اصابت می‌کند و او را های سقف می‌شکند و روی سر محمد و دو نفر از همزانش آوار می‌شود. این حادثه باعث شکستگی جمجمه سر محمد می‌شود. همه اول فکر می‌کنند به شهادت رسیده است ولی بعد می‌بینند نفس می‌کند. دو هم‌رزش دچار مجردویت سطحی می‌شوند اما همسرم را به بیمارستانی در شیراز منتقل می‌کنند. بعد از اینکه به هوش می‌آید پزشک معالج با آزمایشاتی که می‌گیرد فهمید بر اثر ضربه وارد شده به سرش، حس بویایی، چشایی و بینایی چشم سمت راست به‌طور کامل از دست رفته است. چشم چپ هم فقط دید مستقیم دارد و نمی‌تواند سمت چپ و راست خود را ببیند. بر اثر صدای انفجار دارای موج گرفتگی به‌شده بود. به دلیل اینکه منطقه آلوده به مواد شیمیایی بود چند درصد هم شیمیایی شد.

**همسرتان چند درصد جانبازی دارند؟**  
همسرم جانباز ۶۵ درصد بود که متأسفانه به‌جای اینکه هر چه سنش بالا می‌رود و پندش ضعیف‌تر شود و تحمل درد برایش سخت‌تر می‌شود درصد جانبازی‌اش اضافه‌کنند تازه ۵ درصد کم کردند و در پرورده ۶۰ درصد ثبت شد.

**گویا ایشان به زغم جانبازی‌باز هم به تحصیل‌شان ادامه دادند؟**

بله، محمد بعد از پایان دوره راهنمایی برای کار مدتی به تهران رفت. چون شرایط کار دشوار بود به اصفهان برگشت و شنبانه در دبیرستان ادامه داد. در آن مقطع دو بار به جبهه اعزام شد که در اعزام دوم مجروح شد. بعد از سپری کردن دوران نقاهت در رشته امور تربیتی در دانشگاه پذیرفته و در کسوت معلم مشغول کار شد. در حال حاضر هم در حال

ارائه پایان‌نامه کارشناسی ارشد است.

**مجردویت‌های همسرتان چه مشکلاتی را برایشان به وجود آورده است؟**

خودش تعریف می‌کند روزهای اولی که مجروح شده بود به خاطر ضربه‌ای که به سرش خورده بود آبریزش شدید بینی پیدا کرده بود و دکترها هر چه تلاش کرده بودند آبریزش را متوقف کنند موفق نشده بودند تا اینکه مجبور می‌شوند آب کمرشان را بکشند و آبریزش بینی را بند بیاورند. همین الان هم به دلیل شکستگی جمجمه سر دردهای شدیدی را تحمل می‌کند و بر اثر موج گرفتگی گوشش همیشه صدای وز وز می‌دهد که خیلی آذیت می‌شود. از طرفی هیچ بویایی را حس نمی‌کند و این مورد هم خیلی آزارش می‌دهد. یک‌بار هم برای معاینه چشمش به تهران رفته بود که دکتر قبل از معاینه نگاه به ظاهر چشم‌هایش می‌کند و می‌گوید شما دروغ می‌گوی که نمی‌بینی چند درصد سالم است و هیچ مشکلی ندارد. فقط

آمدی تادر صد بگیرمی. محمد اقام خیلی ناراحت می‌شود و به دکتر می‌گوید اگر شک دارید میدان دید بگیرید آن موقع مشخص می‌شود بینایی من چند درصد سالم است چون شکستگی جمجمه‌اش کمی جوش خورده است یک کیست خوش‌خیم زیر شکستگی سرش به‌وجود آمده که سر دردهایش را دو برابر و آب دهانش را تلخ کرده است و خیلی وقت‌ها زود خسته و بی‌جان می‌شود. به همین علت مدتی در بیمارستان خاتم‌الانبیاء تهران بستری شد تا عمل کند ولی دکترها با تیم جراحی‌کننده که این کار خیلی بالاست و احتمال دارد چشم چپش هم کامل بینایی‌اش را از دست بدهد. برای همین عملش نکردند و از بیمارستان مرخص کردند.

**به‌عنوان همسر یک جانباز چه سختی‌ها را تجربه کرده‌اید؟**

وقتی داروهایش تمام می‌شود به خاطر تحریم، داروهایش پیدا نمی‌شود و چون مشایبه ضعیف‌تر است اثر خاصی برای تسکین دردهایش ندارد. اگر دارو نباشد که بخورد، باید سر دردهای شدیدی را تحمل کند. من وقتی می‌بینم چقدر درد می‌کشد از اینکه نمی‌توانم کمک کنم زجر می‌کشیم

**سختی‌هایی را تحمل کرده‌اید؟**

یکی اینکه چون محمد اقسامتی کامل ندارد وقتی از خانه بیرون می‌رود اگر دیر کند من خیلی دلواپس می‌شوم تا برگردد. دوم اینکه وقتی داروهایش تمام می‌شود به خاطر تحریم، داروهایش پیدا نمی‌شود و چون مشابه ضعیف‌تر است اثر خاصی برای تسکین دردهایش ندارد. اگر دارو نباشد که بخورد، باید سر دردهای شدیدی را تحمل کند. من وقتی می‌بینم چقدر درد می‌کشد از اینکه نمی‌توانم کمک کنم زجر می‌کنم.

**از اینکه همسر یک جانباز شدید، پشیمان نیستید؟**

نه، چون از اول هم به دلیل اینکه جانباز بودند پذیرفته‌ام. ایشان از یک کمپ و به خواستم با مرافقت و پرستاری از ایشان به‌خدا نزدیک‌تر شوم و اعتقاد و ایمان را در این مسیر کامل کنم.

**اینکه همسر جانباز هستید هیچ منفعتی برای شما دارد؟**

اگر بخواهیم از نظر معنوی نگاه کنیم که خب پرستاری از یک جانباز ثواب زیادی دارد اما محمد اقام حقوقی از بنیاد جانبازان دریافت نکرد چون استخدام آموزش و پرورش و حقوق بگیر بود. فقط یک حقوق ناچیز پرستاری به خاطر من به حسایش واریز می‌شود. آن هم از سالی که درصد جانبازی‌اش ۶۰ درصد شد و از همان روز اول همین حقوق جانبازی را هم واریز نمی‌کردند.

**آیا مسئولان به وظایف خودشان در قبال جانبازان عمل کردند؟**

خیلی کم به جانبازان در جامعه اهمیت داده شده است. مثلاً ما سه فرزند محصل داریم. برای خرج تحصیل‌شان درخواست کمک خرج تحصیلی کردیم گفتند ما بودجه نداریم که به شما کمک کنیم. فقط اجازه دادند با کارت جانبازی برای ثبت نام فرزندان مان در مدارس دولتی ناحیه‌ای که زندگی می‌کنیم آزاد باشیم و در هر کدام از مدارس که خواستیم ثبت نام کنیم.

**بهترین خاطره‌ای که دارید چیست؟**

دختر اولمان که به دنیا آمد پدرش اصفهان بود و در دانشگاه درس می‌خواند. وقتی به دستجرد آمد یک دسته گل طبیعی خیلی زیبا خریده بود و از اینکه فرزندمان دختر بود خیلی خوشحال بود. دو دختر دیگر مان هم که به دنیا آمدند اطرافیان فکر می‌کردند که همسر از اینکه پسر نیستند ناراحت می‌شود اما بر عکس تصور دیگران محمد اقام خیلی خوشحال می‌شد و خدا را شکر می‌کرد از اینکه هر سه فرزندمان دختر و سالم هستند.

**تلخ‌ترین خاطره که برایتان اتفاق افتاده چه بود؟**

تلخ‌ترین خاطره‌ام روزی بود که همسرم به خاطر کیستی که در سرش است در بیمارستان بستری شده بود و بلا تکلیف بودیم. چند روزی باید صبر می‌کردیم تا جواب کمیسیون پزشکی‌اش بیاید که بینیم کی و چه وقت قرار است عمل شود.



تلخ‌ترین خاطره‌ام روزهای بود که همسرم به خاطر کیستی که در سرش است در بیمارستان بستری شده بود و بلا تکلیف بودیم. چند روزی باید صبر می‌کردیم تا جواب کمیسیون پزشکی‌اش بیاید که بینیم کی و چه وقت قرار است عمل شود.

**آن لحظات پر از انتظار و اضطراب خیلی به من سخت گذشت.**

**به‌عنوان همسر جانباز در کارهای فرهنگی جامعه شرکت می‌کنید؟**

قبل از کرونا فقط تاسیخ می‌رفتم اما اینکه بخواهم کار فرهنگی مستقلی انجام بدهم تا حالا انجام ندادم چون در جامعه خیلی پشت‌سرسر خانواده جانبازان حرف هست و ما به خاطر خدا مجبوریم صبوری کنیم. در جامعه زیاد خودمان را در چشم مردم قرار نمی‌دهیم که با دیدن ما یاد حرف‌های زده‌شان بیفتند!

**به نظر تان مهم‌ترین خواسته‌های که شهیدان از شما دارند چه بوده است؟**

اینکه حرمت‌ها را حفظ و به احکام الهی عمل کنند. خواهران دینی با بدجایی و بی‌عفتی خوششان را پایمال نکنند. برادرها جبهه‌ها را خالی نگذارند. (آن زمان جبهه جنگ سخت بود و جلا جبهه جنگ نرم است). شهدا خیلی در مورد اطاعت پذیری از امر و ولایت قیبه سفارش داشتند و اینکه هیچ وقت ولایت قیبه را رتنبه‌اند.

**در تقویم سال یک روز به نام جانبازان است. روز جانباز کسی به دین شما می‌آید؟**

در این سال فقط عمه‌ما با همسرش روز جانباز هدیه‌ای تهیه می‌کردند و به منزل ما می‌آمدند ولی از طرف ارگان‌های دولتی و گروه‌های مختلف مردمی هیچ‌کس روز جانباز به منزل ما نیامده است.

**اگر بخواهید یک جمله به همسران جانبازان بگویید آن جمله چیست؟**

می‌گویم بدانی‌اند این راهی که رفتید اگر در این دنیا بی‌همی از مردم و مسئولان دیدید بی‌پاسخ می‌ماند و خدا در آن دنیا جبران می‌کند.

**دوست دارید روز زن چه هدیه‌ای از همسر تان بگیرد؟**

مهم این است که روز زن را فراموش نمی‌کند و با یک دسته گل یا یک جعبه شیرینی به منزل می‌آید و به من تبریک می‌گوید. و اینکه ان‌شاءالله از من راضی باشد و در حقم دعای خیر کند.

**هسر زمان که مشکلات زندگی هجوم می‌آورد یا حال همسر تان بد می‌شود در آن لحظه‌ها بیشتر چه چیزی شما را آرام می‌کند؟**

بیشتر با نذر و نیاز و نماز، دعا و قرآن سعی می‌کنم از آن مشکلات و رنج‌هایی که بر ما وارد می‌شود عبور کنم و خدای و حاضر است و خودش کمک می‌کند تا ما راحت‌تر این مشکلات را پشت سر بگذاریم و امیدم فقط به خداست.

**سخت آخر؟**

چند سال قبل برای مدارس رابط گذاشته بودند و هر چند روز با مدارس تماس می‌گرفتند و جوابی احوال فرزندان جانبازان می‌شدند تا اگر مشکلی دارند بر طرف کنند. خیلی کار مثبتی بود اما دوره آقای روحانی این رابط‌ها نبودند. امیدواریم مجدداً آقای رئیسی و آقای قاضی‌زاده هاشمی به این مسأله که ذکر کردیم رسیدگی کنند تا ان‌شاءالله مشکلات فرزندان شاهد و جامعه ایثاری بر طرف شود.

یادکرد



**یادکردی از شهید مهدی ضرغامی از شهدای عملیات طریق‌القدس**

# دفاع از سابله در حمله مجدد دشمن

**زهرامحمدزاده**

شهید مهدی ضرغامی متولد ۱۳۴۰ در شهر خمین بود. او همراه تعدادی از نیروهایش در یورش مجدد تانک‌های دشمن برای تصرف منطقه و پل سابله، رشادت‌های زیادی به خرج داد و کنار رزمندگانی از دیگر یگان‌ها، توانستند حمله مجدد دشمن را خنثی‌کنند اما مهدی در همین عملیات در تاریخ ۱۳ آذر ۱۳۶۰ به شهادت رسید. یادگاری از این شهید عملیات طریق‌القدس را پیش‌رو دارید.

**استقبال از امام**

شهید ضرغامی هرچند متولد خمین بود، اما عمده فعالیت‌های انقلابی‌اش را در قم انجام می‌داد. او که در شهرهای قم و تهران به عنوان یک انقلابی پای کار شناخته می‌شد، توانست روز ۱۲ بهمن ۵۷ و آمدن امام از تبعید، جزو کمیته استقبال از ایشان باشد و همراه سایر دوستانش که از خمین به تهران آمده بودند، مدتی را در حسینیه ارشاد مستقر شوند و جریانات انقلاب را تا روز ۲۲ بهمن و پیروزی آن در تهران دنبال کنند. پس از پیروزی انقلاب، شهید مهدی در همان سال ۱۳۵۸ وارد سپاه پاسداران انقلاب اسلامی شد. او در حالی فعالیتش را در سپاه خمین آغاز کرد که سپاه این شهر تنها ۱۵ عضو داشت.

**حضور در کردستان**  
بعد از پیروزی انقلاب، کردستان اولین آردگاهی بود که شهید ضرغامی قدم در آن گذاشت. با شکل‌گیری بسیج در سپاه، مهدی مسئولیت آموزش و سازماندهی گروه‌های مختلف نیروهای بسیجی و پاسدار را بر عهده گرفت و با اعزام آنها به مناطق مختلف درگیری در کردستان به همراه گروه‌های اعزامی و به عنوان فرمانده به مناطق غرب کشور رفت. او در عملیات پاکسازی مناطقی از کردستان مثل سنندج، بیجار، سردشت و نوسود حضور فعالی داشت.

**تشکیلات حزب‌الله**  
شهید مهدی ضرغامی همراه تعدادی از هم‌زمانش تشکیلاتی به نام حزب‌الله را در شهر خمین تشکیل داده بودند. با شروع

اولین درگیری‌ها در خوزستان، او همراه بچه‌های همین گروه راهی آنجا شدند. در فعالیتی فرودگذار نبود. به همین ترتیب وقتی خیر حمله ارتش بعث عراق به جنوب کشور به گوش رسید، مهدی که از پیش ارتباط خود را با خوزستان برقرار کرده بود، خیلی زود راهی این خطه شد و در جبهه سوسنگرد، رشادت‌های زیادی از خود نشان داد.

**شهادت در سابله**  
آنطور که برادر شهید می‌گوید سه روز بعد از آزادسازی بستان در عملیات طریق‌القدس، واحدهای شنود اطلاعات عملیات قرارگاه مرکزی حوالی ساعت ۲ بعد از ظهر ۱۲ آذر ۱۳۶۰ در جریان می‌کنند که طی آن صدام به نیروهای عراقی سلام می‌رساند و برای آنها از روی موفقیت می‌کند. فرماندهان حسدی می‌زند احتمالاً دشمن قصد عملیاتی جدید برای بازپس‌گیری بستان را دارد. لذا ما موریت دفاع از پل سابله به شهید ضرغام و نیروهایش واگذار می‌شود.

روز ۱۲ آذر دشمن به شدت آن منطقه را مورد حمله قرار می‌دهد اما در کمین و محاصره مدافعان پل گرفتار می‌شود و صبح روز ۱۳/۹/۱۳۶۰ درگیری شدیدی شروع می‌شود که با انهدام اولین تانک دشمن روی پل و تصادف چند تانک و نفربری، دیگر عبور بسیاری از نیروهای دشمن گشته می‌شوند و مرور نیروهای دشمن یعنی روی پل قطع می‌شود. در دنباله عملیات، درگیری تن به تن آغاز می‌شود. رزمندگان با چند تیپ زرهی و نیروهای پیاده عراق درگیر و تعداد زیادی از نیروهای دشمن کشته می‌شوند و بخش اعظم آنها نیز فرار می‌کنند. در آن لحظات سابله قتلگاه نیروهای زرهی دشمن شده بود اما در اثنای همین درگیری‌ها، ساعت ۷ صبح روز ۱۳ آذر ۱۳۶۰ گلوله‌ای ازهدام اولین تانک دشمن روی پل و تصادف چند تانک و نفربری، دیگر عبور و مرور نیروهای دشمن یعنی روی پل قطع می‌شود و جراحات وارده به شهادت می‌رسد.

					۲	۷	۵			
۶					۳					۷
						۶	۷			۱ ۹ ۸
						۲	۵	۴	۹ ۴ ۶	
							۲	۱	۶	
						۹	۴	۴ ۷		

**● پاسخ جدول شماره ۶۴۶۱**

۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۲	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۳	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۴	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۵	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۶	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۷	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۸	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۹	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۱۰	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۱۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۱۲	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۱۳	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۱۴	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۱۵	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱

از راست به چپ  
۱- بچه پلنگ- رایزنی- حدیث پنج‌تن آل‌عبا  
۲- نویسنده فرانسوی جزیره پنگوئن‌ها- خشک‌مراج  
۳- جوی خون- جرقه آتش- نویسنده شهر ایستاده  
۴- فاتح نبرد دین‌بین‌فو- سنت‌ها- قاطر  
۵- نظرات- ساکت و بی‌صدا- شهر رصدخانه  
۶- مرقومه- بوی تخم‌مرغ‌گندیده- جادوگر معروف بنی‌اسرائیل  
۷- راهب مسیحی که در مسیر شام نبوت پیامبر را به ابوطالب مژده داد- فرستان- شهر بی‌در و پیکر  
۸- اسب تبریزی- پول‌کانادا- تهنیتین‌شدن  
۹- سفیدموی شاهنامه- روشنائی‌ماه- ضمیر اشاره به نزدیکی  
۱۰- جزیره نفت و گاز جنوب- ترس- مشکین‌شهر سابق  
۱۱- آشفتنگی؛ تغییر حالت- الهامی‌در روم باستان- وزیدن باد  
۱۲- دردناک- وسط‌بدن- حالا  
۱۳- دندان‌ناپیدار- اتحادیه حمل و نقل هوایی بین‌المللی- از هفت‌سین‌ها- صدمه  
۱۴- جابه‌جایی عشاری- کنایه از گریه کردن است  
۱۵- رشد- به شک و گمان انداختن- ریختن پول به حساب

**از بالا به پایین**  
۱- سگ بیمار- شریک- بهار خواب  
۲- از ملزومات نقاشی- نوعی شیرینی که از نشاسته، شکر و ادویه درست می‌کنند  
۳- بنده و شما- شاعر بهارستان- خروس جنگی- شایعه  
۴- گل‌خشمگین- زردچوبه- بدهکار  
۵- درز و شکاف- در صدر کشورهای صادرکننده تسلیحات شیمیایی به رژیم صدام قرار دارد- صدوزده  
۶- پایتخت پولوبوی- فلز ساختمانی- نوعی امتحان  
۷- راه فرار- کاردانی- پیش‌رفتگی خشکی در دریا  
۸- بدی- تمدنی باستانی در بین‌النهرین- دریند- گشوده  
۹- عکس‌العمل- قدیه- غذای تزئینی  
۱۰- مورخ و فیلسوف فرانسوی صاحب اثر زندگانی مسیح- حشره خونخوار- پایتخت بحرین  
۱۱- آزمون- اثر ماکسیم گورکی- یاره  
۱۲- ریزنمات دانش‌آموز- ریشه- قلعه- حصار  
۱۳- چه وقت؟- همسر حضرت ابراهیم- گاز مهتابی- اجاق گاز  
۱۴- از شش تخلف‌راندگی که نه تنها جان راننده و همراهان بلکه جان نشینان خودروهای دیگر را به خطر می‌اندازد- آینه  
۱۵- پایتخت اریتره- نشت- گنج